

مرغوبترین موضوعات حکیم سنائی غزنوی و پیرایه‌های متنوع اظهار آن

دکتر محمد سلیم اختر

شیوای سنائی می‌آورند و از جرعه‌های تابناک وی اکتساب انوار می‌کنند. بهار «زندان‌نامه» اش را در بحر بلخ‌نامه به سلیقه سنائی می‌سرایند و اقبال جاویدنامه‌اش را به اسلوب سیرالعباد الی‌المعاد به سبک نظم درمی‌کشند و گهگاهی غالب و اقبال لغات و تعبیرات، و حتی مصرع‌هایی از استاد غزنین را در گفته‌های اردو زبان خود با چنان چابکدستی از فارسی به اردو برگردانده به کار می‌بندند که خواننده به حیرت و استعجاب فرو می‌رود. یکی دیگر از چهره‌های درخشان ادبیات اردو که در دوره اخیر سنائی وی را سخت تحت تأثیر قرار داده و لحن وی در نكوهش اوضاع روزگار و بازگویی ناسامانیهای سیاسی و اخلاقی هم‌میهنانش همان تندی و برش آن شوریده غزنه را داراست، مولانا الطاف حسین مستخلص به «حالی»، نویسنده آثار جاویدانی همانند یادگار غالب و حیات جاوید و حیات سعدی و مقدمه شعر و شاعری و سراینده مثنوی مد و جزر اسلام معروف به سدس حالی از پیش کسوتان شیوه تازه در سرودن منظومه‌های اصلاحی و شاگرد بنام غالب و پیشرو ممتاز اقبال می‌باشد که اقبال ارادتش را به وی چنین برملا ساخته است:

بس که شنیدی صفت روم و چین
خیز و بیا ملک سنائی به بین
تصوف و عرفان و زهدیات از اجزای لایتجزی ادبیات متعالی
زبان شیرین فارسی است و سنائی از جمله پیش‌گامان و مخترعان
و مبتکران طراز اول این نوع سخن می‌باشد. قدرت نبوغ و توانائی
اندیشه‌اش را همین بس که از یک طرف شعرای مستوف
چیره‌دستی مثل شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری و مولانا
جلال‌الدین محمد بلخی رومی دوشادوشش گام برمی‌دارند و
اعتراف به عظمتش را بر خود واجب می‌دانند، و میدعانی قدرتمند
چون استاد سخن سعدی و خواجه شیراز که هر کدامشان به‌حق
می‌توان گفت واسطه‌العقد ادبیات پرمایه زبان فارسی است،
عصاره نابی از رگ ابداع و ابتکار آن حکیم درکشیده آن را در
کلیات و دیوان خود به صورت اندرز و موعظت گنج‌انیده‌اند، از
دیگر سوی سراینده‌گانی ورزیده و هنرمند مانند ملک‌الشعراى بهار
و غالب نام‌آور دهلوی و اقبال فیلسوف و اندیشمند لاهوری برای
رفع نیازهای اظهار و بیان روی به سوی سبک ساده و شیوه

* زاده: ۵ دسامبر ۱۹۲۶ م در امرتسر. سرپرست تحقیقاتی مرکز ملی پژوهش تاریخ و فرهنگ اسلام‌آباد. تصحیح: ۱ - تذکره جمیع‌الشعراى جهانگیر شاهى از فاطمی. ۲ - رساله نوریه
سلطانیه از عبدالحق محمدت دهلوی. ۳ - کلمات الصادقین از محمد صادق کشمیری.

طواف مرقد «حالی» سزد ارباب معنی را
 نوای او به جانها افکند شوری که می دانم
 بیا تا فقر و شاهی در حضور او به هم سازم
 تو بر خاکش گهرافشان و من برگ گل افشانم*

تتبع در این زمینه بخصوص و بررسی در محتویات دواوین و مقایسه سخنان شعرای نامبرده با اشعار سنائی هر یک فرصت بیشتر و مقال جداگانه‌ای را می‌خواهد. فعلاً آنچه را در سطور ذیل ملاحظه می‌فرمائید معرفی گونه‌ای است از جمله مطالب و موضوعات و مضامینی که سنائی در سراسر آثارش توجه خواننده را به آنها می‌کشاند و به منظور گریز از یکنواختی یک مطلب را در چندین قالب می‌ریزد و فراروی علاقه‌مندانش می‌نهد. غیر از توحید و ثنای خداوندی و تذکار قرآن و ذکر احادیث و تکرار گفته‌های مشایخ که در جای جای آثارش مشاهده می‌گردد، موضوعات زیر از همه بیشتر مورد تفقد و عنایت آن حکیم بوده است.

نعت و منقبت:

توجه به نعت حضرت پیغامبر (ص) و مناقب صحابه و مدح و ستایش ائمه اطهار (ع) از جمله خصوصیات بارز شعر سنائی است.

در باب سوم حدیقه الحقیقه که به نعت آن حضرت (ص) و مدح اصحاب وی اختصاص دارد وی در پیرامون جوانب مختلف منصب و مقام نبوت نیز اظهار عقیده می‌کند و مطالب گوناگونی دایر بر تفضیل و ترجیح آن حضرت (ص) بر سایر انبیاء و اهمیت و ضرورت اتباع وی و آنکه وی رحمة للعالمین بوده است، نیز ارائه می‌دهد. در این مباحث تکیه‌اش بیشتر بر قرآن و قصص قرآن و احادیث و اخبار پیغامبر (ص) بوده است.

در دیوان سنائی نیز نعت‌های متعددی دیده می‌شود. تردیدی نیست که مضامین این نوع اشعار به کرات تکرار شده است ولی باز هم نه تنها خواننده را خسته نمی‌کند بلکه هر بار سوز و حال تازه‌ای نیز می‌بخشد. در میان مثنویهای حکیم سنائی در مثنوی «سنائی‌آباد» این چند بیت نعت حضرت پیغامبر (ص) آمده است:

«والضحی» رنگ روی چون گل او

مشک «واللیل» بوی سنبل او

ترک تاز سر سپهر بلاغ

تنگ چشمش زعالم «ما زاغ»

نور انجم ز روی خرم او

همه عالم طفیل مقدم او

به سر انگشت لطف دُرّ یتیم

ماه را می‌زدی میان به دو نسیم

عظمت انسان:

سنائی انسان را برگزیده حق و مقصود کار دو جهان می‌شناسد و این موضوع را در آثارش نیز جای جای می‌پروراند تا خوانند متوجه این مقام و منزلت خود بشود، از سر هوا و هوس بر خیزد خود را اهل و شایسته این اعتقاد ثابت کند. در حدیقه گوید:

منت کردگار هادی بین

کادمی را ز جمله کرد گزین^۱

سر این چیست؟ خود تو می‌دانی

زانکه مقصود کار دو جهانی^۲

همه مقصود آفرینش اوست

اهل تکلیف و عقل و بینش اوست^۳

در میان مثنویها در مثنوی طریق التحقیق سنائی توجه خاص

بدین موضوع مبذول داشته است:

خالق خلق و ایزد بی‌چون

فاعل کارگاه «کُن فیکون»

هر چه آورد از عدم به وجود

از وجود همه تویی مقصود

خویشتر را نخست نیک بدان

تخته آفرینش برخوان

درنگر تا که آفرید ترا

از برای چه برگزید ترا

خاک بودی ترا مکرم کرد

زان پست جلوه دو عالم کرد

از همه مهتر آفرید ترا

هرچه هست از همه گزید ترا

در نظر از همه لطیف‌تری

به صفت از همه شریف‌تری

خوبتر از تو نقشبند ازل

هیچ نقشی نیست در اول

قدرتش بهترین صفت به تو داد

شرف نور معرفت به تو داد

* باقیات اقبال مرتبه سید عبدالواحد معینی، چاپ سوم، لاهور، ۱۹۷۸ ص ۴۶

گوهر مردمی شمار تو کرد
 کرم و لطف خود نثار تو کرد
 باطنت را به لطف خود پرورد
 ظاهرت قبلهٔ ملائیک کرد
 آن یکی گنج‌نامهٔ عصمت
 این یکی کارنامهٔ حکمت
 اختر آسمان معرفتی
 زبدهٔ چار طبع و شش جهتی
 قاری سورهٔ مجاهده‌ای
 قابل لذت مشاهده‌ای
 خلقتت برود گوی استکمال
 همتت راست سوی استدلال...
 با تو بودست در «الست» خطاب
 با تو باشد به روز حشر حساب
 گفتهٔ اسم جملهٔ اشیاء
 در حق تست «عَلَّمَ الْأَسْمَاء»
 طارم آسمان و گوی زمین
 از برای تو ساختست چنین
 فرش غیرا برای تو گسترد
 چرخ فیروزه سایبان تو کرد
 آفرینش همه غلام تواند
 از پی قوت و موام نتواند
 حکمت و فطنت و کیاست و علم
 همت و سیرت و مسروت و حلم
 در وجود تو جمله موجودست
 وین همه لطف و جود معبودست
 صفت تو به قدر آنکه تویی
 نتوان گفت آنچه آن که تویی
 نشیدی که آن حکیم چه گفت
 که به الماس درّ معنی سفت
 این همه عزت و شرف که تراست
 تو زخود غافلی عظیم خطاست
اتباع از شریعت:
 اهمیتی که سنائی برای شرع قایل بوده است، ازین بیت نیک
 پیداست:
 بی چراغ شرع رفتن در ره دین کوروار
 همچنان باشد که بی خورشید کردن گزاری^۶

در مثنوی طریق التحقیق گوید:

تا زشیطان خود شوی ایمن
 شرع را شخنة ولایت کسن
 گر شریعت شمار خود سازی
 روز محشر کنی سرافرازی
 هر که بد کرد، زود کیفر بُرد
 وانکه بی شرع زیست، کافر مُرد...
 بند بر قالب طبیعت نه
 پای بر منهج شریعت نه^۷
علم:

برای پی بردن به هدف آفرینش و غایت تخلیق خود، انسان
 یکی از وسایلی که در اختیار دارد، علم است و به قول سنائی:
 نیست از بهر آسمان ازل
 نردبان پایه به زعلم و عمل
 بهر بالا و شیب منزل را
 حکمت جان قوی کند دل را^۸
 علم تمیز حق از باطل بر انسان آشکار می‌سازد. وی را از هوا
 می‌رهاند و به حق رهنمون می‌شود:
 چیست علم؟ از هوا رهاننده
 صاحبش را به حق رساننده^۹
 علم سوی در اله بُرد
 نه سوی مال و نفس و جاه بُرد^{۱۰}
 هر که را علم نیست گمراهست
 دست او زان سرای کوتاهست^{۱۱}
 هر که بی علم رفت در ره حق
 خواندش عقل، کافر مطلق
 در حضورش که هست نامحدود
 هر که را علم نیست، شد مردود
 اگرت هست آرزوی قبول
 رو به تحصیل علم شو مشغول
 حکمت آموز تا حکیم شوی
 همره و همدم کلیم شوی^{۱۲}
 گذشته از اینکه باب پنجم کتاب حدیقه تماش به بیان فضایل
 علم اختصاص یافته حکیم در دیوانش نیز به کرات به اهمیت این
 موضوع اشاره کرده است. از آنجمله است:
 ملک دنیا مجوی و حکمت جوی
 زانکه این اندکست و آن بسیار^{۱۳}

جان به دانش کن مزین، تاشوی زیبا از آنک

زیب کی گیرد عمارت، بی نظام دست یاز^{۱۲}

سنائی وقتی به تحصیل علم فرامی خواند مقصودش علم دین است و فقه و تفسیر و نحو و ادب، نه منطقی و اقلیدس و جنس و نوع و فصل:

هر که از علم دین نشد آگاه

در بیابان جهل شد گمراه

آخر این علم کار بازی نیست

علم دین پاری و تازی نیست

از پی مکر و حیل و تلبیس

دَرسَت از منطقت و اقلیدس

تا کی این جنس و نوع و فصل بود

عزم آن علم کن که اصل بود^{۱۵}

در دیوان گوید:

فقه و تفسیر خوان و نحو و ادب

تسایبی رضای یزدانی^{۱۶}

چو تن جان را مزین کن به علم دین که زشت آید

درون سو، شاه عریان و برون سو، گوشک و دیبا^{۱۷}

بند من بنیوش و علم دین طلب از بهر آنک

جز به دانش خوب نبود زینت و فرداشتن^{۱۸}

علم باید همراه با حلم باشد و صاحبش مستغنی از مال و منال و

سود و زیان دنیوی:

علم بی حلم شمع بی نور است

هر دو با هم چو شهر زنیور است^{۱۹}

هر که را علم و حلم نبود یار

مرور در جهان به مرد مدار^{۲۰}

دانشی که به کار بسته نشود و علمی که همراه با عمل نباشد

سنائی آن را دوست ندارد و آن را به منزله بند پای

می شمارد:

علم داری عمل نه، دان که خری

بارگوهر ببری و گناه خوری...

دانشت هست، کاربستن کو؟

خنجرت هست، صف شکستن کو؟^{۲۱}

علم با کار سودمند بود

علم بی کار بپای بند بود^{۲۲}

ز باد فقه و باد فقر، دین را هیچ نگشاید

میان در بند کاری را که، این رنگست و آن آوا^{۲۳}

نه بدان لعنت است بر ابلیس

کو نداند همی یسین ز یسار

بل بدان لعنت است کساندر دین

علم داند به علم نکند کار^{۲۳}

علمی که وسیله دسترس به دستگاه امیر و وزیر گردد و به

صورت مَجَوَز جمع آوری مال و مکت و دام نام و جاه و مکان

منصب در آید ارزشش را از دست می دهد و هیچ عاقلی آن را

نمی پسندد. آنهایی را که علم را از آن عظمت و اوج آسمانیش، به

وسیله حرص خود به حسیض تحت الثری می کشند و قیافه اش را

مسخ می کنند سنائی سخت به باد انتقاد می گیرد:

علم و دین، در دست مشتکی جاه جوی مال دوست

چون به دست مست و دیوانه ست درّه و ذوالفقار

ز آنکه مشتکی ناخلف هستند در خط خلاف

آب روی و باد ریش، آتش دل و تن خاکسار

کز برای نام داند مسرد دنیا علم دین

وزیرای دام دارد، ناک* ده مشک تشار^{۲۴}

و توصیه می کند:

چو علمت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید

گرفته چنینان احرام و مکی خفته در بطحا^{۲۵}

و بر حذر می دارد:

چو علم آموختی از حرص نکه ترس، کاندرشب

چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا^{۲۶}

همچنین علمی که به دست بی عقل منتشر شود نیز مورد قیو

سنائی نیست و وی آنرا برای صاحبش خالی از خطر نمی داند:

وای آن علمی، که از بی عقل باشد منتشر

وای آن زهدی که از بی علم یابد انتشار^{۲۷}

آنهایی که بویی از علم نبرده اند و کرسی را وسیله فضا

فروشی و تظاهر ساخته اند نیز از تیغ بیدریغ انتقاد سنائی جان سا

به در نبرده اند، در دیوان گوید:

کرسی چه کنند، آنکه ندارد خیر از علم

خورشید چه سود آن را، کورا بصری نیست^{۲۸}

قناعت:

از جمله فضایل اخلاقی که بسیار مورد توجه سنائی بوده یکر

قناعت می باشد. از مشنویها گرفته تا دیوان و غزلیات وی همه چر

حرص و طمع و آز و صاحبان آنها را مورد انتقاد قرار می دهد و ا

* ناک - یعنی آلوده و آغشته است و هر مغشوشی یعنی هر چیز که در آن غش داخل

کرده باشند استعمال کنند عموماً و مشک و عنبر مغشوش را گویند خصراً. برهان قاطع

قناعت و خرسندی تجلیل به عمل می‌آورد، در مثنوی «سنائی‌آباد» می‌گوید:

گر بود گوهر خردمندی

بادشاهیست کنج خرسندی...

هر که زین شمع وا گرفت چراغ

شد دلش فارغ از فروغ فراغ

توجه دانسی که این سعادت چیست

وز سر قانعی عبادت چیست^{۳۰}

در دیوانش آمده است:

بیخ کان را نشاند خرسندی

شاخ او بی‌نیازی آرد بار^{۳۱}

شیر نر بوسد به حرمت مرد قناع را قدم

پیره سگ خاید به دندان پای مرد هر دری^{۳۲}

بر سر کوی قناعت جگره‌ای باید گرفت

نیم نانی می‌رسد تا نیم جانی در تن است^{۳۳}

توکل:

توکل نیز از جمله مسائلی است که توجه حکیم را به خود مشغول داشته و وی در تمام آثار خود به اهمیت این موضوع اشاراتی کرده است. در مثنوی «سنائی‌آباد» می‌گوید:

پس از این روضه توکل جوی

سوی راحت ز نفعه گل جوی

چون سنائی نوال او خوشتر

بخشش بی سوال او خوشتر

همه خواهند اند و اوست غنی

همه محتاج و اوست مستغنی

«ربی‌الله» که پرورد هر کس

«حسی‌الله» که بنده را اویس

در همه کار یاریت زوخواه

دست ازین ناکسان بکن کوتاه...

به همه ناکسان اهانت کن

به خدای خود استعانت کن...

مکن ای دوست بر خود این بیداد

نان طلب کن از آنکه جانت داد^{۳۴}

سعی و عمل:

سنائی وقتی از قناعت و عافیت تجلیل می‌کند و یا به کار بستن توکل فرامی‌خواند این بدان معنی نیست که وی از کار و کوشش می‌هراساند و یا به بیکاری و تنبلی سوق می‌دهد، بلکه درست

برعکس این از دیدگاه وی قناعت عافیت وسیله‌ای بیش نیست برای ریشه‌کن کردن و مستأصل گردانیدن رذایل اخلاقی مثل حرص و طمع و آز، و توکل راهی است برای دست کوتاه کردن و چشم فرو بستن از هر نوع چشمداشتی از قبل آفریدگان، و الا وی پیامبر سعی و عمل است و پرچمدار تلاش و تقلا، و کوشش و جد و جهد در سازمان اخلاقی وی حکم سنگ زیربنا را دارد. در «حدیقه» گوید:

هر که او تخم کاهلی کارد

کاهلی کافریش بار آرد

هر که با جهل و کاهلی پیوست

پایش از جای رفت و کار از دست

بتر از کاهلی نسانم چیز

کاهلی کرد رستمان را حیز^{۳۵}

رنج بردار تا بیایی خنج

رنج ماست خفته بر سر گنج^{۳۶}

هر کجا راحتیت صد رنج است

زیر رنج اندرون همه گنج است^{۳۷}

آب در گشتن است خوش چو گلاب

چون نگرده بگنند از تف و تاب

دمبدم طوف کن به هر کوئی

تا ببینی مگر نکو روئی^{۳۸}

مرگ:

از مرگ هیچ کس را گریز نیست. این شرابی است که سرانجام طعمش را همه می‌چشند:

کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون^{۳۹}

ذکر مرگ به زبان رسای سنائی سنگین‌ترین دلها را نیز مبدل به

موم می‌کند مگر آنهایی که مصداق «ختم الله علی قلوبهم و علی

سمعهم و علی ابصارهم غشاوة»^{۴۰} باشند:

مجلس وعظ رفتنت هوس است

مرگ همسایه واعظ تو پس است^{۴۱}

سنائی گذشته از حدیقه الحقیقه در مثنویهای سنائی‌آباد و طریق التحقیق نیز به تفصیل از مرگ سخن رانده است. همچنین در دیوانش نیز به کرات بدین موضوع اشاراتی شده است.

چنانکه همین مطالب را با تفصیل هر چه تا متر در «حدیقه» بیان داشته است، که از بیم تکرار فعلاً از نقل آن صرف‌نظر می‌کنیم و علاقه‌مندان را به خود کتاب حدیقه حواله می‌دهیم^{۴۲}.

هدف سنائی از ذکر مرگ و قبر ایجاد ترس و وحشت نیست بلکه وی می‌خواهد که خواننده به کوتاهی مدت حیات پی ببرد و هر چه بیشتر به ساز و برگ بخشیدن عقبی بکوشد و به انجام دادن امور نیک مبادرت ورزد و از افعال نکوهیده بپرهیزد.

در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک

تیرشان پروین گسل بود و سنان جوزا فگار

بنگرید اکنون بنات النعش وار از دست مرگ

نیزه هاشان شاخ شاخ و تیر هاشان پار پار

می‌نبینند آن سفیهانی که ترکی کرده‌اند

همچو چشم تنگ ترکان، گور ایشان تنگ و نار

بنگرید آن جمعدشان از خاک، چون پشت کشف

بنگرید آن رویشان از چین، چو پشت سوسمار

سر به خاک آورد امروز، آنکه افسر بوددی

تن به دوزخ برد امسال، آنکه گردن بود پار^{۳۳}

به زیر سنگ و گل بینی، همه شاهان عالم را

کجا آن روز در گیتی، ملوکان عجم بینی^{۳۴}

تأثیر گفته‌های سنائی در مورد مرگ به مراتب بیشتر می‌گردد وقتی وی از مرگ پادشاهانی مثل محمود و الب ارسلان سخن می‌راند که از مرگشان مدت چندانی نگذشته بود و همین یکی دو نسل پیش فرمان یافته بودند مردم داستانهای شکوه و جلال آنان را هنوز از یاد نبرده بودند:

بسه یک روزه رنج گدائی نسیزد

همه گنج محمود زابلستانی

بدان عالم پاک مرگت رساند

که مرگست دروازه آن جهانی^{۳۵}

با هزاران حسرت از چنگ اجل کوتاه گشت

دست محمود جهانگیر آخر از زلف ایاز^{۳۶}

سر الب ارسلان دیدی، ز رفعت رفته بر گردون

به مرو آن اکنون در گل، تن الب ارسلان بینی^{۳۷}

استحاله:

برای اینکه مسأله محسوس تر شود و موضوع روشن تر سنائی به خاک شدن انسان پس از مرگ و سپس به صورت کاسه و کوزه و خم و سبو درآمدن آن خاک اشاره می‌کند. این مضمون اختصاص به سنائی ندارد، بلکه پیش از وی نیز وجود داشته است. سنائی در طریق الحقیق گوید:

ای شنیده فسانه بسیاری

قصه کوزه گر شنو باری

کوزه گر سال و ماه در تک و پوی

تا کند خاک دیگران به سبوی

چونکه خاکش نقاب روی کنند

دیگران خاک او سبوی کنند^{۳۸}

در دیوان فرماید:

خیز و درین گورها در نگر و پسند گیر

ریخته بین زیر خاک ساعد و ساق و کله

آنکه سر زلف داشت، سلسله برگرد رو

سلسله آتشین، دارد از آن سلسله^{۳۹}

خفته به زیر خاک، نه لا، بل که گشته خاک

از خاکشان تو کرده بسی ظرف خوردنی

در زیر خشت چهره خساتون خرگهی

در زیر سنگ پیکر سرهنگ جوشنی

دانی تو یان ندانی، کز خاک ماهمان

ایدون کنند کز گل ایشان تو می‌کنی^{۴۰}

موت اختیاری و فناء فی الله:

در مورد این موضوعات نیز در متون دینی مختلف و آثار حک

و عرفای بزرگ مطالب بسیار آمده است. سنائی در دیوان گوید

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی

ازین زندگانی چو مردی بمانی...

ازین مرگ صورت نگر تا نترسی

ازین زندگی ترس کاکون در آنی...

به درگاه مرگ آی ازین عمر زیرا

که آنجا امانست و اینجا امانی^{۴۱}

پرواز به عالم بالا:

دوری از جهان کون و فساد و عشق به پرواز به عالم معاد

شاه فکرای سنائی است. همین عشق و علاقه وی به انتقال به

عالم بالا موجب ایجاد مثنوی «سیر العباد الی المعاد» وی گردید که

از نقایس منظومه‌های فارسی است. باز همین تمایل وی به گریز از

این جهان فانی به آن عالم باقی است که تاز و بود اصل مثنوی‌ها:

«عقل نامه» و «تحریمه القلم» وی را تشکیل می‌دهد.

این ارتقا و معراج انسانی مستلزم هیچگونه بال و پر و وسائلی

مادی نیست بلکه در اثر دوری از علائق دنیوی و رذائل نفسانی (ا)

قبیل حسد و حقد و طمع و آز و حرص و بخل و خشم و ظلم و کبر

و عجب) تدریجاً صورت می‌گیرد. برای اینکه موضوع روشن تر

باشد و محسوس تر، سنائی سلسله مراتب وجود را الگو قرار

می‌دهد و سعی می‌نماید که نشان دهد که چگونه در اثر قطع علائق

نفسانی، انسان از درجه‌ای به درجه دیگری و از فلک به فلک بالاتری ارتقا پیدا می‌کند.

این فکر سنائی علاوه بر مثنویهای «سیرالعباد الی المعاد» و «عقل نامه» و «تحریمه القلم» در سایر آثار وی بی‌وزنه «حدیقه الحقیقه» و «طریق التحقیق» و دیوان نیز انعکاس گسترده‌ای یافته است. از آنجمله است:

پاک شو بر سپهر، همچو مسیح

گشته از جان و عقل و تن سبزار

همچو نمرود، قصد چرخ مکن

با دو تا کرکس و دو تا مردار^{۵۲}

سوی بالا گرای، همچو شرار

گرد پستی مگرد، همچو مطر^{۵۳}

تا تو مرد صورتی، از خود نیینی راستی

مرد معنی باش و گام از هفت گردون در گذار^{۵۴}

رایت همت به ساق عرش بریاید فراشت

تا توان افلاک زیر سایه برداشتن^{۵۵}

کدخدای هر دو عالم بود خواهی پس ترا

زشت باشد زیر کیوان تخت و ایوان داشتن^{۵۶}

تو چون زی دامگاه دیو دوری جویی از دیوان

بجمله بگسل آنکه روی سوی چرخ اعلا کن^{۵۷}

سبک رو چون توانی بود، سوی آسمان تا تو

ز ترکیب چهار ارکان همی خود را گران بینی

اگر صد قرن ازین عالم، بیوشی سوی آن بالا

چو دیگر سالکان خود را، هم اندر نردبان بینی

گر از میدان شهوانی، سوی ایوان عشق آئی

چو کیوان در زمان خود را، به هفتم آسمان بینی^{۵۸}

به زیر آر جان خران را چو عیسا

که تا همچو عیسا شوی آسمانی^{۵۹}

ز سبغ سماوات تا بر نبری

ندانی تو تفسیر سبع المثنائی^{۶۰}

مخالفت با نفس:

متصوفین همیشه در نكوهش و تنقیح نفس کوشیده و از حیل‌های آن بر حذر داشته‌اند. سنائی نیز ازین امر غافل نبوده و به نوبه خود از مکر و فن نفس اماره پرده برداشته است. در مثنوی «طریق التحقیق» گوید:

نفس بس کافرست ایست بس

گر شدی نابخش زهی ناکس

سر برون بر ز غلط فرمانش

جهد کن تا کنی مسلمانش

چون تو محکوم نفس خود باشی

به یقین دان که نیک بد باشی

گر کنی قهر ازو نفیس شوی

ور مرادش دهی خسیس شوی^{۶۱}

فضیلت عدل و مذمت ظلم:

سنائی از حیث یک معلم اخلاق و یک شاعر اصلاح طلب این

امر را نیز از جمله رسالت‌های اجتماعی خود می‌داند که از حقوق

ضعفا پاسداری کند، زورمندان را از فرائضشان درمورد حفظ

اعتدال و احترام به عدل و انصاف آگاه سازد و از ظلم و ستم و

زورگویی و تعدی به حقوق دیگران، بازدارد. در انجام دادن این

رسالت در بعضی موارد وی کمال شهامت را به خرج داده است.

ولی نکته‌ای که نباید ناگفته بماند این است که در این زمینه سنائی

فکر بکری نشان نداده است بلکه بیشتر همان مطالبی را بازگو

کرده است که پیش از وی دیگران نیز گفته‌اند از جمله غزالی در

کیمیای سعادت و یا راوندی در آغاز کتاب راحة الصدور. تردیدی

نیست که آنها نیز به نوبه خود از منابع ایرانی قدیمی تر استفاده

کرده‌اند. با این همه نظر به شهرت و اقبالی که آثار سنائی در طول

تاریخ ادب فارسی از آن برخوردار بوده است اهمیت و نفوذ

گفته‌هایش را از نظر اجتماعی نمی‌شود انکار کرد.

حکیم در مثنوی حدیقه الحقیقه بهرام‌شاه را از فریب سخنهای

تملق‌گویان جاه طلب بر حذر می‌دارد و چنین توصیه می‌کند:

سخنی گویمت بحق بشنو

خیره بر راه تنگ و تیره مرو

هرکس از روی عرف خود آیند

مر ترا سال و ماه بستایند

زان سخنهای خوب غره مشو

همچو تر دامنان بعد منو

عدل را چند شرط لابدست

چون نباشد بشرط عهد شکست

هرکس از بهر انتفاع ترا

می‌ستایند ز گونه گونه جدا

الامان، الامان؛ مشو غره

که ز رنجور دسته تره

من مدهان نیم چو دیگر کس

پیش نارم ز ترهات هوس

گر شبی در همه جهان رنجور
 هست یک تن، تو نیستی معذور
 گر سگی، ظالمی، بدی، شومی
 برساند بدی به مظلومی
 تو شوی روز حشر زان مأخوذ
 وان زمان حسرتت ندارد سود
 عدل رفت و بجز فساد نماند
 در همه عالم اعتماد نماند
 هیچ کس را تو استوار مدار
 کار خود کن، کسی به یار مدار^{۶۲}

سنائی را عقیده بر این است که عدل و ظلم شاه، گذشته از
 اینکه افراد ذی‌علاقه را متأثر می‌کند در سایر پدیده‌های طبیعی آن
 مملکت نیز تأثیر بسزائی دارد:

خلق سایه است و شاه بد پایه
 پایه کز، کز افکند سایه
 روزگار از درد و گسر دوزد
 از دل شاه عادل آموزد
 شاه غمخوار نایب خرد است
 شاه خونخوار مرد نیست دد است^{۶۳}

شاهی که توجهی به حال زیردستان نداشته باشد و همواره در صدد
 آسایش خویشتن باشد سنائی وی را همسنگ سگ می‌شناسد:

گرسنه مردمان و کسری سیر
 سگ بود این چنین امیر نه شیر^{۶۴}

بدترین کسانی در نظر سنائی آنهایی هستند که حقوق دیگران را
 زیر پا می‌گذارند و در آزار بی‌گناهان می‌کوشند:

من ندانم ز جمله اشرار
 پر گناهی چو بی گناه آزار^{۶۵}

هر که اندر جهان ستم جویند
 دد و دیوان آدمی رویند^{۶۶}

وی اینچنین کسان را از ظلم و ستم بر حذر می‌دارد و از آه مظلومان
 و ناله محرومان می‌ترساند:

آه مظلوم در سحر به یقین
 بتر از تیر و ناوک و زوبین
 در سحرگه دعای مظلومان
 ناله زار و آه محرومان
 بشکند شیر شترزه را گردن
 در کش از ظلم خسروا دامن

آنچه در نیم شب کنند زالی
 نکند چون تو خسروی سالی^{۶۷}

و یادآور می‌شود که درازی عمر پیل و کرکس همین است که آنها؛
 کسی آزاری نمی‌رسانند در حالی که باز و پشه و مگس به عذ
 خونریزی و آزار به دیگران زود از بین می‌روند:

عمر کرکس از آن بود بسیار
 که نبیند کسی از او آزار...
 باز اگر کبک را نکشتی زار
 سال عمرش فزون شدی ز هزار...
 هر که خون ریختن کند آغاز
 زود میرد بسان باشه و باز^{۶۸}

پشه از پیل کم زید بسیار
 زآنکه کوتاه بقا بود خونخوار^{۶۹}

رنجه دارنده کم زید چو مگس
 هست کم رنج از آن زید کرکس^{۷۰}

گر همی عمر ابد خواهی، بپرهیز از ستم
 زآنکه از روی ستمکاریست اندک عمر باز^{۷۱}

نام باقی طلبی، گرد کم آزاری گرد
 کز کم آزاری، پر عمر بماند کرکس^{۷۲}

سنائی پادشاه عادل کافر را از پادشاهی مسلمان ولی موصوف به
 صفت ظلم ارجح می‌داند^{۷۳}

در مثنوی طریق التحقیق با اشاره به عدالت بعضی از ملوک
 خسروان ایران می‌فرماید:

چشم دل باز کن ز روی یقین
 ظلم حجاج و عدل کسری بین
 این یکی کافر و پسندیده
 وین مسلمان ولی نکوهیده
 ظلم از هر که هست نیک بدست
 وانکه او ظالم است نیک بدست
 هر کجا عدل روی بنمودست
 نعمت اندر جهان بیفزودست
 هر کجا ظلم رخت افکنده است
 مملکت را ز بیخ برکنده است
 عدل بازوی شه قوی دارد
 قنات ملک مستوی دارد^{۷۴}

انتقاد از ارباب تقلید:

سنائی در آثار خود تقلید ناروا را مورد انتقاد قرار داده است

در دیوان گوید:

گر به تقلیدی شدستی قانع از صانع، رواست

همچنین می‌باش از انفاس نفس اندر جوال^{۷۵}

در حدیقه فرماید:

از مقلد مسجوی راه صواب

نردبان پایه کی بود مهتاب^{۷۶}

راه تقلید و قید رو بگذار

وز هوسها بجمله دست بدار^{۷۷}

دوستی ابلهان ز تقلیدست

نزره عقل و دین و توحیدست

ببر از دوستی خلق سبک

دوستی خلق سنگ و شیشه تنک^{۷۸}

در مثنوی «سیرالعباد الی المعاد» حکیم با ارباب تقلید در فلک

عطارد روبرو می‌شود و سیمایشان را چنین ترسیم می‌کند:

اندرو حلقه حلقه مردم کهل

دیده شد جمله یک دگر را اهل

جانشان دود و جسمشان شرری

قبله‌شان نفس و دینشان سمری

همه قانع به لقمه و شهوت

دور از افساد و دور از آفت

همه افزون رضا و اندک خشم

همه با هشت قبله و یک چشم

همه دجال اعور و معیوب

در فساد زمانه بس مرغوب^{۷۹}

گله از فقدان دوست:

برخوردار بودن از یارو رفیق راه و محرم راز درون همواره

بزرگترین آرزوی انسان بوده است. در مورد مردم عامه این

کمبود را شاید بشود به نحوی مداوا و جبران کرد، ولی در مورد

افراد متعالی و صاحبان فکر و نظر بجز صبر چاره‌ای نیست.

آنان هر چه بیشتر به یار و یاور و غمگسار احتیاج دارند، همان

اندازه کمتر بدین سعادت دسترس پیدا می‌کنند. علت و انگیزه

عمده‌ی محتاج بودن آنها به رفیق هم‌زمان بجز این نیست که

احوال درونی مختلفی به آنها دست می‌دهد و آنها به کیفیات

ذهنی گوناگونی دچار می‌شوند و می‌خواهند که این واردات

خویش را با شخص همراز و همدم در میان بگذارند. سنائی نیز

حرمان دوست را شدیداً حس می‌کرده و گاهی به زبان نیز

می‌آورده است، مثلاً در مثنوی طریق‌التحقیق می‌گوید:

چه کنم با که گویم این سخن

گله از بخت یا ز چرخ کنم

چگرم خون گرفت و نیست کسی

که شود غمگسار من نفسی...

من مسکین مستمند ضعیف

با غم و محنتم ندیم و حریف

گله دارم ز روزگار بسی

با که گویم که نیست هم‌نفسی

دوستی نیست کو شود هدم

همدمی نیست کو شود محرم

قدم از فکر ساختم با خود

بو که بینم مگر بچشم خرد

جمله روی زمین بگردیدم

همدمی کافرم اگر دیدم^{۸۰}

نکوهش همنشین بد و صحبت عامه:

حکیم با اینکه از کمیابی یاران با اخلاق و همرازان با اعتماد

سخت ناراحت است، باز هم دشمن دانا را بر رفیق نادان و نااهل

دو نهمت و معامله نافهم ترجیح می‌دهد و به دیگران نیز توصیه

می‌کند:

هر که چون بی‌بصران، صحبت دونان طلبد

سخت بسیار بلاها کند از بی‌بصران^{۸۱}

ز خلفان گر همی ترسی، ز نااهلان ببر صحبت

مترس از خار و خس هرگز، اگر بر طمع حلوانی^{۸۲}

مر ترا خصم و دشمن دانا

ببهرتر از دوستان همه کانا^{۸۳}

این مثل زد وزیر با بهمن

دوست نادان بتر ز صد دشمن

بشنو این نکته را که سخت نکوست

مار به دشمنت که نادان دوست^{۸۴}

سنائی از صحبت عامه نیز بر حذر می‌دارد:

تا توانی رفیق عام مباش

بخت عشق باش و خام مباش

که همه طالب جهان باشند

بسته بند آب و نان باشند

همگان بی‌خبر ز مبدع خویش

واگهی نه که چیستان در پیش



یاورقیها

- | | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|--|
| ۵۱ - ایضاً ص ۱۲۲ | ۲۲ - ب - دیوان ص ۲۸ | ۱ - مثنویهای حکیم سنائی، عقل نامه ص ۱۵-۱۶، عشقنامه ۱۷-۴۷، سنائی آباد ص ۴۹-۸۰، تحریمة القلم ۸۱-۱۳۹، کارنامه بلخ یا مطایبه نامه ص ۱۶۱-۱۷۸، سیرالعباد الی المصاد ص ۱۷۹-۲۳۳، تصحیح و مقدمه از محمد تقی مدرس، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ شمسی، ص ۵۷. |
| ۵۵ - ایضاً ص ۲۵۰ | ۲۳ - دیوان ص ۱۲۰ | ۲ - حدیقه الحقیقه، ص ۷۸ |
| ۵۶ - ایضاً ص ۲۴۷ | ۲۴ - ایضاً ص ۱۱۲ | ۳ - ایضاً ص ۲۵۸ |
| ۵۷ - ایضاً ص ۲۶۲ | ۲۵ - ایضاً ص ۲۸ | ۴ - ایضاً ص ۳۷۵ |
| ۵۸ - ایضاً ص ۲۵۸ | ۲۶ - ایضاً ص ۲۹ | ۴ - ایضاً ص ۳۷۵ |
| ۵۹ - ایضاً ص ۳۲۵ | ۲۷ - دیوان ص ۱۲۹ | ۵ - مثنویها ص ۱۱۲ - ۱۱۵ |
| ۶۰ - ایضاً ص ۳۲۵ | ۲۸ - حدیقه الحقیقه ص ۳۰۵ | ۶ - دیوان سنائی به اهتمام مظفر مصفا، چاپ مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر تهران ۱۳۳۶ ش، ص ۳۲۵. |
| ۶۱ - مثنویها ص ۱۱۶ | ۲۹ - دیوان ص ۶۱ | ۷ - مثنویها ص ۹۹. |
| ۶۲ - حدیقه الحقیقه ص ۵۲۲ - ۵۲۳ | ۳۰ - مثنویها ص ۶۸ | ۸ - حدیقه الحقیقه ص ۷۳. |
| ۶۳ - ایضاً ص ۵۲۹ | ۳۱ - دیوان ص ۱۲۲ | ۹ - مثنویها (طریق التحقیق) ص ۱۱۵. |
| ۶۴ - ایضاً ص ۵۸۲ | ۳۲ - ایضاً ص ۳۳۴ | ۱۰ - حدیقه الحقیقه ص ۷۳. |
| ۶۵ - حدیقه، ص ۵۲۸ | ۳۳ - ایضاً ص ۳۹۷ | ۱۱ - ایضاً |
| ۶۶ - ایضاً ص ۵۲۹ | ۳۴ - مثنویها ص ۶۷ - ۶۶ | ۱۲ - مثنویها (طریق التحقیق) ص ۱۱۶. |
| ۶۷ - ایضاً ص ۵۵۹ | ۳۵ - حدیقه الحقیقه ص ۷۳ | ۱۳ - دیوان ص ۱۲۴ |
| ۶۸ - ایضاً ص ۲۱۳ | ۳۶ - ایضاً ص ۲۷۲ | ۱۴ - دیوان ص ۱۷۱ |
| ۶۹ - ایضاً ص ۵۲۲ | ۳۷ - ایضاً ص ۷۱۷ | ۱۵ - مثنویها (طریق التحقیق) ص ۱۱۵ |
| ۷۰ - ایضاً ص ۵۲۹ | ۳۸ - ایضاً ص ۲۷۳ | ۱۶ - دیوان ص ۳۲۲ |
| ۷۱ - دیوان ص ۱۷۱ | ۳۹ - سوره عنکبوت، آیه ۵۷ | ۱۷ - ایضاً ص ۳۰ |
| ۷۲ - ایضاً ص ۱۷۳ | ۴۰ - سوره بقره، آیه ۷ | ۱۸ - ایضاً ص ۲۵۱ |
| ۷۳ - ایضاً ص ۳۳۵ | ۴۱ - حدیقه الحقیقه ص ۲۲۰ | ۱۹ - حدیقه الحقیقه ص ۷۳ |
| ۷۴ - مثنویها ص ۱۳۶ - ۱۳۵ | ۴۲ - حدیقه الحقیقه ص ۲۲۵ - ۲۲۰ | ۲۰ - ایضاً ص ۳۹۰ |
| ۷۵ - دیوان ص ۱۹۳ | ۴۳ - دیوان ص ۱۰۹ | ۲۱ - ایضاً ص ۲۹۱ |
| ۷۶ - حدیقه الحقیقه ص ۳۲۳ | ۴۴ - ایضاً ص ۲۵۸ | ۲۲ الف - ایضاً ص ۲۹۲ |
| ۷۷ - ایضاً | ۴۵ - ایضاً ص ۳۴۶ | |
| ۷۸ - ایضاً ص ۲۵۶ | ۴۶ - ایضاً ص ۱۷۱ | |
| ۷۹ - مثنویها ص ۲۰۵ | ۴۷ - ایضاً ص ۳۶۰ | |
| ۸۰ - مثنویها ص ۱۱۱ | ۴۸ - مثنویها ص ۱۰۱ | |
| ۸۱ - دیوان ص ۲۴۶ | ۴۹ - دیوان ص ۳۰۹ | |
| ۸۲ - ایضاً ص ۳۱۳ | ۵۰ - ایضاً ص ۲۵۶ | |
| ۸۳ - حدیقه الحقیقه ص ۲۲۸ | ۵۱ - دیوان، ص ۲۴۵ | |
| ۸۴ - مثنویها (طریق التحقیق) ص ۱۲۸ | ۵۲ - دیوان ص ۱۲۱ | |
| ۸۵ - ایضاً | ۵۳ - ایضاً ص ۱۲۷ | |